

سنت در مسیحیت*

ان. پی. ویلیامز
حامد فیاضی**

اشاره

موضوع این مقاله، بررسی جایگاه سنت در مسیحیت است. نویسنده ابتدا نگرش بنیان‌گذار مسیحیت به سنت یهودی را بررسی می‌کند و سپس این سؤال را مطرح می‌کند که آیا عیسی(ع) نیز همچون بنیان‌گذاران ادیان دیگر به دنبال تأسیس یک سنت جدید بوده است یا اساساً یک دیدگاه فلسفی و نوعی حس عاطفی را تبلیغ می‌کرده است؟ در ادامه مقاله دیدگاه‌های مختلف در این زمینه طرح و بررسی می‌شود. روشن است که این مقاله از نگاه یک محقق مسیحی به نگارش درآمده است و جا دارد عالمان و محققان مسلمان نیز رویکرد عیسی(ع) به سنت را از منظر منابع اسلامی به بحث بنشینند.

مقدمه

کلمه tradition (سنت) از لحاظ ریشه‌شناختی به معنای تحویل دادن است. این مفهوم

* مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

N. P. Williams, "Tradition" in *Encyclopedia of Religion and Ethics*, James Hastings (ed.), vol. 12.

** پژوهشگر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

به‌طور ضمنی بر دو امر دلالت دارد:

الف) «امانتی» که تحویل داده می‌شود؛

ب) «امانت‌داران»؛ یعنی کسانی که آن امانت را در اختیار دارند و موظف‌اند از آن نگهداری کنند و آن را به اخلاف خود منتقل نمایند.

بیشتر نظام‌های دینی ادعا می‌کنند که دربردارنده یک امانت [یا سنت] هستند - امانتی که شامل آیین‌ها، اسطوره‌ها، عقاید و اخلاق، یا برخی از این موارد، است. این امانت از سوی مقامی^۱ برتر که الوهی یا شبه‌الوهی است، وحی شده است و باید توسط سلسله‌ای از حاملان صلاحیت‌دار به آیندگان منتقل گردد. این مقاله به نقش سنت در تاریخ مسیحیت می‌پردازد.

مسیح و سنت یهودی

نحوه نگرش بنیان‌گذار مسیحیت به سنت یهودی‌ای که پیش از او در جریان بود، روشن و واضح است. او خود عضوی از کلیسای یهودی^۲ بود و هر پنداری مبنی بر مخالفت خود با آن را رد می‌کرد: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم» (متی ۵: ۱۷). این مسئله عموماً پذیرفته شده است که او به دنبال منسوخ کردن سنت موسوی یا براندازی جامعه حامل این سنت - جماعت خداوند، اسرائیل خدا - نبود؛ بلکه می‌خواست کلیسای یهودی^۳ آن زمان را به «ملکوت خدا» بسط و توسعه دهد و از طریق آمیختن آن سنت با انجیل یا مژده دوره‌ای شکوهمند در آینده، آن را اصلاح و پالایش کند. عیسی برای اصلاح سنت، ابتدا بر اخلاقی کردن مجدد آن تأکید کرد. عبارت کلاسیک در این باره، سخن مشهور او درباره

1. authority

2. Jewish Church

۳. Jewish Ecclesia؛ با توجه به کاربرد این اصطلاح، همچنین اصطلاح (Jewish Church)، در طول مقاله چنین بر می‌آید که مراد نویسنده از این دو اصطلاح «جامعه دینی یهود» است؛ اما برای حفظ امانت در ترجمه اصطلاح «کلیسای یهودی» را به همین شکل به کار می‌بریم.

قربان^۱ (مرقس ۷: ۹-۲۳؛ متی ۱۵: ۱-۲۰) است و به دنبال آن تصریح بر اینکه آنچه از بیرون وارد انسان می‌شود نمی‌تواند او را ناپاک کند؛ بلکه آنچه انسان را ناپاک می‌سازد، آن چیزی است از درون انسان بیرون می‌آید. شاید در نگاه نخست به نظر برسد که این سخن، از اساس، کل مفهوم سنت آیینی را به چالش می‌کشد و هرگونه ارزش معنوی اعمال بیرونی را به شدت نفی می‌کند؛ اما آنچه مسلم است این است که این سخن جایگاه ارزش‌های اخلاقی را بسیار والاتر از احکام آیینی می‌داند. همچنین می‌توان از آن استنباط کرد که تنها مرجع دینی برای یک یهودی پرهیزگار کلام مکتوب، یعنی تورات، است و سنت شفاهی حاخام‌ها در مقایسه با آن ارزشی ندارد. اشاره‌ای دیگر به موقتی بودن سنت حاخامی را می‌توان در کلام عیسی درباره «شراب نو» و «مشک‌های کهنه» (مرقس ۲: ۲۱ به بعد؛ متی ۹: ۱۶ به بعد) دید. دلالت این گفته بر این موضوع بیشتر و محکم‌تر است؛ البته باید به این نکته توجه داشت که لوقا ۵: ۳۹ عبارتی را به این سخن اضافه می‌کند که بر نقطه مقابل دلالت دارد: «(شراب) کهنه بهتر است».

همچنین شاید بتوان گفت که مسیح تا اندازه‌ای خواستار عقلانی کردن دوباره سنت بود. از نگاه مسیح، مرجعیت سنت نه تنها نسبت به شریعت اخلاقی موجود در کلام مکتوب رتبه پایین‌تری داشت، بلکه نسبت به عقل سلیم نیز از مرتبه نازل‌تری برخوردار بود. این مسئله از گفته‌های مختلف او درباره سبت آشکار می‌شود. آنچه از بازنگاری تعالیم مسیح - آن‌گونه که در انجیل هم‌نوا آمده است - به دست می‌آید این است که نگرش او نسبت به سنت حاخامی هم احترام‌آمیز و هم منتقدانه، هم محافظه‌کارانه و هم تجدیدطلبانه بوده است. در این باره باید دو دلیل دیگر را نیز مد نظر داشت. در مورد ارزش تاریخی انجیل چهارم اختلاف نظر وجود دارد؛ اما می‌توان فرض کرد که نگرش بیش از اندازه خصمانه عیسای تصویرشده در انجیل یوحنا به «یهود»، دست‌کم در خاطرات اصیلی که از جنبه‌ای از تعالیم عیسی وجود داشته است ریشه دارد. تصریح بر

۱. icorban؛ لیکن شما می‌گویید که هر گاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: آنچه از من نفع پایی قربان یعنی هدیه برای خداست و بعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند» (مرقس

اینکه عبادت در آینده نه بر کوه جرزیم و نه در اورشلیم بلکه در سرتاسر زمین «به روح و راستی» انجام خواهد شد، تا آنجا که می‌توان فهمید نشانه نگرشی ضد‌حاخامی است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد گفته‌هایی که توسط «متی» - انجیل‌نویسی که نمود یهودی بارزی دارد - ثبت شده است، عیسی را مدافع صمیمی سنت و در عین حال منتقد سرسخت نقایص اخلاقی حاملان آن نشان می‌دهد. «همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود» (متی ۵: ۱۸)، به نظر می‌رسد عیسی در این گفته، باور مخصوص به یهودیان دربارهٔ جاودانگی تورات را اعلام کرده است. او در ادامه همین سخن بیان می‌کند تا زمانی که تعصب پیروانش در اجرای دقیق تورات بیش از کاتبان و فریسیان نباشد، نمی‌توانند امیدی به ورود به ملکوت مسیحایی داشته باشند (متی ۵: ۲۰). ظاهراً این سخن عیسی که «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. پس آنچه به شما گویند نگاه دارید و بجا آورید» (متی ۲۳: ۲ به بعد) مرجعیت رسمی حاخام‌ها را - که متمایز از مرجعیت شخصی آنان است - تأیید می‌کند. کلام دیگری در همین فصل از انجیل متی هشدار می‌دهد که تأکید مسیح بر اهمیت فوق‌العاده اخلاق به معنای بی‌اهمیت بودن آیین‌های جزئی، در جایگاه مناسب خودشان، نیست: «نعناع و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را به‌جا آورده اینها را نیز ترک نکرده باشید» (۲۳: ۲۳). از سوی دیگر باید به یاد داشت که آنچه متی از محکوم کردن ریاکاری‌ها و انتقاد از حیل‌های شرعی حاخام‌ها توسط مسیح ثبت کرده، در شدت و تندی همانند دشنام‌های تند مسیح یوحنا به «یهود» است. ممکن است گفته‌هایی که در انجیل اول با مضامینی شبیه دیدگاه‌های حاخامی نقل شده است، در واقع سخنان طعنه‌آمیز مسیح باشند که انجیل‌نویس اول در فهم آنها دچار اشتباه شده و بر اساس پیش‌فرض‌های یهودی خود آنها را بر معنای ظاهری‌شان حمل کرده است.

می‌توانیم این بخش از جستار خود را با ملاحظه چند نکته خلاصه کنیم:

الف) در نگاه بنیان‌گذار مسیحیت، به هر حال مقدر بود که کلیسای یهودی به «ملکوت خدا» توسعه و تحول یابد؛ بنابراین، از نگاه او سنت یهودی باید ماهیتی موقت و گذرا داشته باشد. اما این مطلب ضرورتاً سرنخی از نگرش او نسبت به اصل کلی سنت در دین - به معنای دقیق سنت - به‌دست نمی‌دهد.

ب) او در زمان خود میلی به انکار ارزش یا منشأ الهی بدنه اصلی سنت یهودی نداشت. به نظر می‌رسد طعن‌ها و حمله‌های او به کسانی که عملاً حامل این سنت بودند بیشتر به نقص‌های شخصی آنان باز می‌گشت نه به مرجعیت رسمی مورد ادعای ایشان. ج) او بر تفوق حجیت کتاب مقدس، شریعت اخلاقی و عقل سلیم بر سنت شفاهی موجود تأکید می‌کرد.

د) او دشمن سرسخت رشد آیین‌گرایی و کم‌رنگ شدن محتوای اخلاقی و عقلانی بود؛ ضعفی که دانشجویان تاریخ به‌عنوان آفت ویژه ادیان سنت‌محور با آن آشنا هستند.

مسیح و سنت مسیحی

اکنون پرسشی را مطرح می‌کنیم که در طی قرون متمادی اختلاف نظرهای بسیاری در مورد آن وجود داشته و دارد. روشن است که مسیح هیچ‌گاه جاودانگی سنت یهودی را مد نظر نداشت، اما آیا خود به دنبال تأسیس یک سنت جدید بود؟ آیا قصد داشت سنت جدیدی را ترویج کند؟ - یعنی مجموعه‌ای از حقایق عقیدتی و اخلاقی که برای اولین بار توسط خود او ابراز می‌شد. آیا می‌خواست گروهی را به‌عنوان محافظان این سنت و شارحان معتبر آن معین کند؟ آیا او طبقه‌ای از حاملان سنت را در جامعه منصوب کرد که می‌توانستند محتوای صحیح آن را در هنگام اختلاف تعیین کنند؟ یا آنکه او ایجاد شکافی کامل، در مقام نظر و از اساس، با ادیان بزرگ دنیای باستان که در طول تاریخ شکل یافته بودند را در نظر داشت و به همین دلیل دینی را ترویج می‌کرد که بیشتر یک دیدگاه فلسفی و یا نوعی حس عاطفی بود، نه یک دین نظام‌یافته.

به عبارت دیگر آیا باید مسیحیت را دینی کاملاً سنتی دانست که نقطه اوج کل روند تکامل سنت است؛ سنتی که در طی قرن‌ها در جریان بوده و دارای میراثی از حقایق تغییرناپذیر و شعائر ناب و حیات‌بخش است؛ و آیا باید جامعه‌ای فوق‌طبیعی و شکوهمند - ملکوتی که در این جهان است، اما این جهانی نیست - از آن پاسداری کند؟ یا بالعکس مقصود آن بود که مسیحیت، مطابق طرح بنیان‌گذارش، شکافی کامل با گذشته پدید آورده و بر اساس خطوط غیر جزم‌اندیشانه، غیر شعائرآمیز و غیر کلیسایی، جریان‌ی کاملاً نو را آغاز کند؟

دیدگاه کاتولیک درباره سنت

روشن است که امروزه سه چهارم جهان مسیحیت، بی‌درنگ به این سؤال که «آیا مسیح قصد داشت بنیان‌گذار دینی مبتنی بر سنت باشد؟» پاسخ مثبت می‌دهند. می‌توانیم این اکثریت عظیم مسیحیان را بخش «کاتولیک» جهان مسیحیت بنامیم - هدف از کاتولیک نامیدن این مسیحیان مصادره به مطلوب در یک مسئله بحث‌انگیز نیست، بلکه مقصود این است که عنوانی مناسب برای اشاره به نظامی از ایمان و عمل داشته باشیم که به شکل اجمالی بین کلیساهای «پیش از اصلاحات» - یعنی فرقه‌های رومی، ارتدکس شرقی، قبطی، حبشی، ارمنی، سوری، یعقوبی، کلدانی و مالاباری^۱ - مشترک بود؛ نظامی که این کلیساها آن را از کلیسای تجزیه‌نشده باستان در امپراتوری یونانی - رومی - که همگی اجزای آن بودند - به ارث برده بودند. بر اساس نگاه «کاتولیکی» به سنت، مسیح بخشی از سنت ایمان^۲ را از کلیسای یهودی موجود گرفته بود و بخش دیگر را در طول زندگی زمینی‌اش و به‌ویژه در «چهل روز عظیم» بین رستاخیز و عروج - که طبق گفته لوقای قدیس (اعمال رسولان ۱: ۳) عیسی بر روی زمین بود و «درباره امور ملکوت خدا» سخن گفت - برای رسولانش و دیگر شنوندگان آشکار نمود. بر این اساس او با زدن مهر تأیید بر برخی باورهای یهودی پیشین و یا با آشکار کردن حقایقی تازه برای اولین بار، ریشه و جوهره باورهای اصلی ایمان راست‌کیش و نظام آیین‌های مقدسی که برای نجات بشر وضع کرد را به پیروانش سپرد. مسیح به آنها گفت که باید خود را اسرائیل حقیقی، یعنی کلیسای او (عیسی)، بدانند؛ کلیسایی که آن را بر شالوده پطرس بنا خواهد کرد (متی ۱۶: ۱۸). او وعده داد در همه ایام، تا انقضای زمان، در این جامعه - که بنیاد آن الوهی است حضور خواهد داشت (متی ۲۸: ۲۰) و همچنین وعده داد پاراکلیت را - که اعضای آن جامعه را به همه راستی‌ها هدایت خواهد کرد (یوحنا ۱۶: ۱۳) - به سوی آن بفرستد. «کاتولیک‌ها» این وعده‌ها را ضمانت «خطاناپذیری» کلیسا در تفسیر و بیان محتوای اصیل سنت دانسته‌اند. افزون بر این، آنها معتقدند که در

1. Malabarese

2. depositum fidei

درون کلیسا وظیفه مهم و ویژه حفظ (و هر جا لازم شود بیان) سنت از سوی مسیح به دوازده رسول و جانشینان آنها، یعنی اسقفان، واگذار شده است.

طبق این دیدگاه همه آنچه مسیح تأسیس کرده بود، عبارت بود از الف) یک سنت که بی شک در ابتدا به شکل یک شیوه زندگی مطرح بود نه به صورت اعتقادنامه‌ای که با دقت تدوین شده باشد؛ و تا آنجا که بیان لفظی به خود گرفته بود، بیانی ملموس و محسوس داشت نه منطقی یا متافیزیکی. ب) طبقه‌ای از حاملان سنت مشتمل بر دوازده نفر که او، به زبانی مکاشفه‌ای، آنها را امیران ملکوت آینده نامید. صحیح نیست که از عیسی با عنوان مؤسس، یعنی مؤسس مجموعه حاملان سنت یا کلیسا، یاد کنیم؛ زیرا این مجموعه یک جامعه جدید به شمار نمی‌آمد، بلکه در واقع تنها باقی‌مانده راست‌گیش کلیسای یهودی باستان دانسته می‌شد. اما در همان مراحل اولیه، تحولی چشمگیر رخ داد: نیروی سرزنده سنت مسیحی خود به خود ساز و کار پیچیده‌ای را برای محافظت از خود پدید آورد ساز و کاری که در حوزه آیین زرتشتی و بودیسم نیز مشاهده می‌شود. اولین عنصری که در این ساز و کار پدیدار شد مجموعه رسمی کتاب مقدس بود. در ابتدا تنها متون مقدسی که کلیسای مسیحی در اختیار داشت، متون مقدس کلیسای یهودی و یا به عبارت دقیق‌تر متون مقدس کلیسای یهودی‌ای که در خارج از فلسطین وجود داشت بود. کتاب مقدسی که در بیشتر بخش‌های کلیسای مسیحی آغازین پذیرفته شد نسخه سبئینیه عهد عتیق بود؛ این نسخه کتاب‌هایی را که اکنون اپوکریفا نامیده می‌شود نیز شامل می‌شد. در نتیجه، سنت شفاهی - که در دست حاملان زنده سنت (رسولان و جانشینان آنها) بود - از همان ابتدا تا اندازه‌ای تحت نظارت متون مکتوب قرار داشت؛ متونی که در بردارنده دست‌کم برخی از عناصر اصلی تشکیل‌دهنده سنت تلقی می‌شدند. نزاع مارکیون در قرن دوم کلیسا را وادار کرد مجموعه‌ای از نوشته‌های رسولی را شکل دهد تا از این طریق یگانگی سنت در اختیار خود را با آنچه مسیح به حاملان اولیه سنت سپرده بود نشان دهد و ادعای گنوسی‌ها را مبنی بر در اختیار داشتن یک سنت سرّی مغایر و مخالف با سنت کلیسایی ابطال کند. این مجموعه رسولی به عنوان «عهد جدید» رسمیت یافت و مرجعیت و وحیانیته برابر با متون مقدس اصلی [یعنی] «عهد عتیق» کلیسای یهودی پیدا کرد.

در قرن دوم شاهد اولین اعتقادنامه‌های تعمیدی هستیم، یعنی عبارات مختصری که ساختار سه قسمتی آنها برگرفته از ورد سه بخشی پدر، پسر و روح القدس در کلمات رسمی تعمید بود. هدف از این اعتقادنامه‌ها خلاصه کردن ضروریات ایمان راست‌کیشی بود تا حتی افرادی که توانایی ذهنی ضعیفی داشتند نیز بتوانند آنها را به خاطر بسپارند. وجود مجموعه رسمی کتاب مقدس و اعتقادنامه‌های تعمیدی در قرن دوم، کمک بزرگی به نهادی بود که سنت کاتولیک را استمرار بخشید و از آن در برابر هرگونه تغییر اساسی محتوا محافظت کرد.

آخرین تحول بزرگ راهبردی برای حفظ اصالت سنت، تأسیس شوراهای جهانی، ابداع شاخص قرن چهارم، بود. در قرن دوم و سوم هیپولیتوس، ایرنئوس و ترتولیان می‌توانستند به سلسله پیوسته اسقفان و نیز به اتفاق نظر خود به‌عنوان دلیلی بر اعتبار سنت کلیسایی در مقابل سنت‌های سری مورد ادعای فرقه‌های گنوسی استناد کنند. اما در پایان دوره جفا معلوم شد که ممکن است خود اسقفان که حاملان اصلی سنت بودند نیز در مورد محتوای آن اختلاف پیدا کنند؛ و این اختلاف‌ها در مسیحیت، همانند بودیسم، تنها به وسیله تشکیل شورایی برطرف می‌شد که - در مقام نظر یا در واقع - نماینده مجموعه کامل حاملان اصلی سنت بود؛ یعنی شورای جامع اسقفان جهان. هدف این شوراها بیشتر تعیین آموزه‌ای بود که از ابتدا در کلیسا به آن معتقد بوده‌اند، نه کشف حقایق تازه. به همین خاطر، اگرچه هر اسقفی، در مقام نظر، حق داشت ایمانی را که از پیشینیانش دریافت کرده بود و از اولین بنیان‌گذار کلیسای محلی‌اش به آن کلیسا رسیده بود در حضور شورا مطرح کند، اما طبیعتاً بیشترین اهمیت به شهادت «مقرّهای رسولی»^۱ اصلی داده می‌شد.

بی‌شک، توافق کامل در قبول یک نوع خاص از ایمان، آن را در ذهن مسیحیان کاتولیک به‌طور خدشه‌ناپذیری معتبر و مستند به رسولان می‌ساخت. اما اگر توافق کامل قابل دسترسی بود، شاید دیگر تشکیل شوراها لزومی نداشت. به همین علت این اصل به وجود آمد که توافق اکثریت قاطع حاملان سنت - به‌ویژه اگر متصدیان یک یا چند

1. apostolic sees

مقر بزرگ رسولی در میان آنها باشند - حجیتی همانند توافق کلی دارد. این اصل توسط سن وینسنت اهل لرینس^۱ بیان شد. او اظهار می‌دارد و یا تلویحاً بیان می‌کند که اجماع «تقریباً همه»^۲ به منزله اجماع «همه [کشیشان]»^۳ است.^(۱) بنابراین اقلیت کوچکی از حاملان سنت که به مرجعیت اکثریت تن نمی‌دهند، تفرقه‌افکن می‌شوند. بیان مشهور دیگری دربارهٔ حق اکثریت حاملان سنت برای تصمیم‌گیری در مورد شکل درست سنت، در کلام معروف آگوستین قدیس یافت می‌شود:

همه جهان با اطمینان حکم می‌کنند کسانی که در هر جای جهان خود را از همه جهان جدا می‌کنند، خوب نیستند.^(۲)

بیشتر آنچه به شوراهای جهانی معروف شده‌اند، در واقع نماینده همه اسقفان جهان نبوده‌اند. در واقع، جهانی محسوب شدن این شوراها به این دلیل بوده است که اکثریت اسقفان، آنها را در همان زمان یا به تدریج پذیرفتند.

ما در اینجا تنها به دنبال بررسی‌های نظری هستیم و به این مسئله نمی‌پردازیم که نزاع‌های الهیاتی در هزاره اول مسیحیت تا چه حد بازتاب خصومت‌های سیاسی، ملی و یا نژادی بوده‌اند؛ اما این نکته قابل ذکر است که به دنبال هر یک از اعتقادنامه‌های تعیین‌کننده در دوره شورایی، شکافی بین اکثریتی که آن را پذیرفتند و اقلیتی که آن را رد کردند به وجود آمد؛ پس از شورای نیکیه و قسطنطنیه، یک کلیسای آریوسی «استنکاف‌کننده»^۴ در میان گوت‌ها و سایر اقوام بربر شمالی به وجود آمد؛ بعد از شورای افسس، یک کلیسای نستوری «استنکاف‌کننده» در سوریه و ایران تأسیس شد؛ پس از شورای کالسدون، کلیسای متوفیزیت که هم‌اکنون اکثر مسیحیان مصر و ارمنستان را در بر دارد، از دیگر مسیحیان جدا شد. اما «کلیسای بزرگ»، کلیسای اکثریت

1. St. Vincent of Lerins

2. *paene omnes*

3. *omnes*

4. *Securus judicat orbis terrarum, bonos non esse, qui se diuidunt ab orbe terrarum in quacumque parte terrarum*

5. *non-juring*

حاملان سنت، کلیسای امپراتوری رومی - یونانی، کلیسای «همایونی» یا «شاهانه» - عنوانی که گروه‌های جداشده شرقی به طعنه برای اشاره به این کلیسا به کار می‌بردند - در حالی که این کلیسای شاهانه گروه‌های ناراضی پیرامون خود را کنار می‌زد، خود بر گرد تخت سلطنت و مقر رسولی بزرگ رُم به مدت هزار سال یکپارچه باقی ماند و اتحاد باشکوه خود را حفظ کرد؛ البته جدایی کم‌اهمیت زنون^۱ و فوتیوس^۲ از این امر مستثنا هستند.

در کلیسای «باعظمت» یا «همایونی» که در آستانه شقاق بزرگ قرار گرفته بود، ساختار چهاربخشی سنت محوری - ساختاری که دو دین بودایی و زرتشتی به‌طور مبهمی به سوی آن پیش رفته بودند - به نحوی کامل، روشن و آگاه شکل گرفته بود و تأثیرگذارترین و باشکوه‌ترین شکلی را یافته بود که تا آن زمان در جهان وجود داشت. در این ساختار، کلیسا، نظام سلسله مراتبی، مجموعه رسمی کتاب مقدس و شوراهای جهانی وجود داشتند و هر یک نقش خود را هماهنگ با دیگر اجزاء در کار حفظ، توضیح و تبیین سنت رسولی انجام می‌دادند.

نهضت اصلاح و سنت

نهضت اصلاح، ذاتاً و در مراحل اولیه‌اش، شورشی بود که در غرب اروپا علیه مرجعیت طبقه حاملان سنت، نه علیه مرجعیت سنت و یا بنیان‌گذار آن، آغاز شد. این نهضت شورشی بود که به علت فساد و اخاذی‌های پاپ و مقامات کلیسایی رخ داد. در اولین شور خشم علیه فساد روحانیون، رهبران نهضت ضروری دانستند این ادعا را از اساس انکار کنند که گروهی از افراد از طرف خدا برای حفاظت از وحی مسیحی منصوب شده‌اند. دورنمای ذهنی و جهان‌بینی مُصلحان اولیه درست به اندازه جهان‌بینی الاهی‌دانان قرون وسطا مدرسی بود و دقیقاً به همان شکل، مصرانه یک الهیات جزمی را، به‌عنوان عنصری ضروری در دین، خواستار شدند. از این رو، فقط عناصری از سنت کنار گذارده شد که نتیجه مستقیم نظام سلسله مراتبی [حاملان سنت] بود.

1. Zenonian

2. Photian

باید مبنای جدیدی برای مرجعیت سنت مسیحی پیدا می‌شود. این مبنا در «کتاب مقدس، و فقط کتاب مقدس» یافت شد. در بخش‌های قبل گفته شد که از نظر مسیحیان کاتولیک، ساختار ایمان راست‌کیش بر دو ستون استوار است: سنت شفاهی کلیسا و کتاب مقدس؛ نتیجه منطقی اصلاحات، تخریب ستون اول و بر جای گذاشتن ستون دوم بود. انسجام و استحکام مسیحیت راست‌کیش آن‌قدر بود (و هست) که توانست به مدت سیصد سال در سراسر اروپای پروتستان عملاً دست‌نخورده باقی بماند و بر روی تنها ستون برجای‌مانده استقرار یابد. صد سال پایانی شاهد فرسایش این ستون از طریق جریان مستمر نقادی کتاب مقدس و در نتیجه، فروریختن بخش‌های متکی بر آن بود. با این حال، این پیامد در آن هنگام قابل پیش‌بینی نبود. الاهی‌دانان بزرگ پروتستان راست‌کیش در قرن شانزدهم و هفدهم تنها در پی پیرایش نظریه کاتولیکی مرجعیت به معنایی که در ادامه می‌آید بودند:

ما تقریباً با کاتولیک‌ها در این عقیده موافقیم که یک سنت غیرقابل تغییر و دارای حقیقتی جاودانه وجود دارد و این [سنت] توسط مسیح، خداوند ما، در طول زندگی زمینی‌اش و در «چهل روز عظیم» به رسولان به‌عنوان حاملان سنت اعطا شده است؛ اما انکار می‌کنیم که رسولان باید نقش خود را، به مثابه حاملان سنت، به جانشینانی منتقل می‌کردند و با اینکه [عملاً] منتقل کرده باشند. نقش آنها به‌عنوان محافظان حقیقت کاملاً موقتی بود و با مرگ آنها پایان یافت. با این حال، آنها از سوی خدا مَلَهَم بودند که عهد جدید را به نگارش در آورند که به همراه عهد قدیم، سنت را به‌طور کامل و کافی در بر دارد. از آن هنگام به بعد، تنها مرجع محتوای حقیقت و حیاتی باید در کلام مکتوب خداوند یافت می‌شد و [اکنون نیز باید در آن] یافت شود؛ و شوراها و مجامع هیچ مرجعیتی ندارند مگر آنچه که با پارسایی و دانش اعضای آنها مرتبط باشد.

شاید منصفانه نباشد که بگوییم پیش‌فرض این آموزه در مورد کتاب مقدس - که بر اساس آن، کتاب مقدس به‌طور جداگانه و مجزا از حیات کلیسای تعلیم‌دهنده، تنها منبع حقیقت دینی است - ضرورتاً نظریات بی‌روح «الهام لفظی» بوده است؛ نظریاتی که در طی دوره مدرسی پروتستان رواج داشتند، هرچند این دوره قطعاً سهم بسیاری در گسترش این آموزه داشته است.

پس از مطرح شدن این آموزه، بلافاصله دو مسئله مطرح شد:

۱. اگر مرجعیت کلیسا در عمل هیچ است، چگونه می توان فهمید که «کتاب مقدس» چیست، یا به عبارت دیگر [چگونه باید فهمید] چه کتاب هایی باید در مجموعه رسمی جای گیرند و چه کتاب هایی نباید؟ زیرا تا پیش از این، اعتقاد به رسمیت داشتن و الهامی بودن این کتاب های خاص تنها بر اساس مرجعیت کلیسا بود.

۲. از آنجا که برخی قسمت های کتاب مقدس مسلماً به شیوه ای مبهم نوشته شده اند، عوام چگونه باید تشخیص دهند که معنای صحیح چیست؟

الاهیدانان کاتولیک مخالف اصلاحات، بی درنگ مسئله اول را علیه اصلاح گران مطرح کردند. این ایراد در پی خود سؤال از رسمیت داشتن اپوکریفا را پیش کشید؛ کتاب هایی که به دلیل عبارتی از کتاب دوم مکابیان (۱۲: ۴۳-۴۵) که دعا برای مردگان را تمجید می کرد، برای مصلحان ناخوشایند بود. مشکل مشابهی برای بسیاری از مسیحیان پروتستان به سبب ناسازگاری ظاهری رساله یعقوب قدیس با آموزه لوتری «عادل شمردگی فقط از طریق ایمان» پیش آمد؛ واقعتی که سبب شد لوتر این رساله را «رساله پوشالی»^۱ بخواند. مسئله دوم توسط گرایش هایی که بلافاصله در مسیحیت اصلاح شده ظاهر شدند برجسته شد و آن را به آشوبی از فرقه ها - از دیدگاه های راست کیش مدرسی لوتر و کالون گرفته تا آریانیسم سوکینوس^۲ و زیاده روی های دیوانه وار آناپاتیست های مونستر^۳ - تبدیل کردند. تعارض آشکار بین نظریه پروتستان در مورد سادگی و روشنی معنای کتاب مقدس و تنوع بی حد و حصر نظرات کسانی که اظهار می کردند کتاب مقدس را تنها مرجع [تعیین] حد و مرز سنت مسیحی می دانند، در بیت معروف ورنفلس اهل باسل^۴ به استهزاء کشیده شده است:

این کتابی است که همگان نظر خود را در آن می جویند و همگی آنچه را که می خواهند در آن می یابند^۵

1. epistle of straw

2. Socinus

3. Munster

4. Werenfels of Basel

5. Hic liber est in quo quaerit sua dogmata quisque, Invenit et partier dogmata quisque sua

مصلحان برای پاسخ به اولین مسئله، مجموعه رسمی کم حجم فلسطینی عهد قدیم را پذیرفتند که هم‌اکنون نیز در کلیسای یهودی معتبر است. مبنای این تصمیم (همان‌گونه که جروم نیز تأکید داشت) این بود که قطعاً خود یهودیان می‌دانند متون مقدسشان چیست (بدین ترتیب سنت اولیه مسیحی را که مجموعه رسمی حجیم‌تر، یعنی نسخه سبعینیه، را از یهودیان هلنی گرفته بود کنار گذاشتند). مصلحان در مورد متون مقدس عهد جدید نیز گفتند حجیت این متون به علت رفعت و شکوه سبک و آموزه‌های آنها، از ظاهرشان هویدا است. روشن است که این پاسخ در مسئله جنجال برانگیز رساله یعقوب مشکلی را حل نکرد؛ چراکه مسئله مورد بحث بین لوتر و مخالفانش دقیقاً همین بود: آیا باورهای این کتاب باید «رفیع» خوانده شوند یا «مخرب». در مورد مسئله دوم نیز هیچ‌گاه پاسخ قانع‌کننده‌ای داده نشد. روحانیون راست کیش پروتستان منطقیاً مجبور بودند معتقد شوند - و در واقع هم معتقد شدند - که چنانچه خواننده عهد جدید دارای روح خلوص و تعبد باشد می‌تواند همه نظام عقیدتی نیقیه‌ای و کالسدونی را با یقین قطعی از متن عهد جدید استنباط کند؛ اما برخی عبارات در رساله‌های پولس قدیس که حکایت از «ناهم‌رتبگی»^۱ دارند (رک: اول قرن‌تینان ۱۱: ۳؛ ۱۵: ۲۸ و غیره) و عباراتی که در آنها ظاهراً لوگوس و روح‌القدس یکسان دانسته شده‌اند (رک. رومیان ۸: ۹ به بعد، دوم قرن‌تینان ۳: ۱۷) به همراه این واقعیت آشکار که سوکینوس و پیروانش خود را «با اخلاص» و «متعبد» می‌دانستند، باید سبب شده باشند که پروتستان‌های راست‌کیش در درون قلب خود شک کنند که مسئله واقعاً به همین سادگی باشد. به همین دلیل آنها گاهی نشانه‌هایی از بازگشت ناخواسته به مفهوم کلیسای تعلیم‌دهنده به‌عنوان مفسر مجاز مکتوب مقدس^۲ از خود بروز می‌دهند. اصول سی و نه‌گانه^۳ به‌طور خاص موضعی را اتخاذ می‌کند که هم می‌توان آن را هماهنگ با

۱. Subordination، اشاره به دیدگاهی که در آن پسر در رتبه‌ای پایین‌تر از پدر قرار دارد.

2. Holy Writ

3. The Thirty-nine Articles

دیدگاه کاتولیک‌ها دربارهٔ سنت و کتاب مقدس به‌عنوان دو مرجع مشترک برای حقیقت سنت دانست و هم هماهنگ با فهم پروتستان‌ها که کتاب مقدس را تنها مرجع و بی‌نیاز از هر مفسر زنده می‌دانند:

چنین به ما گفته‌اند که «کتاب مقدس همه چیز مورد نیاز برای نجات را در بر دارد»،^(۳) ظاهراً تنها باید به سه اعتقادنامه باور داشت «زیرا می‌توان آنها را با قطعی‌ترین دلایل از کتاب مقدس اثبات کرد»،^(۴) ممکن است شوراهاى جهانی خطا کنند و گاهی اوقات نیز خطا کرده‌اند» و اینکه «اموری که از سوی آنها به‌عنوان امور ضروری برای نجات مقرر شده است نه استحکام دارد و نه حجیت، مگر آنکه اعلام شود از کتاب مقدس اقتباس شده‌اند».^(۵) از سوی دیگر «کلیسا... در نزاع‌های مربوط به ایمان مرجعیت دارد» و «گواه و محافظ مکتوب مقدس است».^(۶)

هوکر^۱ رابطه سنت با کتاب مقدس را از این عبارات، تا حد امکان، به شکل منسجمی برداشت کرده است. ظاهراً نظام کلیسایی^۲ او مبتنی بر این پیش‌فرض - که اکنون کهنه شده - است که می‌توان الاهیات کالسدونی را از متن عهد جدید برداشت کرد؛ به همان بی‌واسطگی و قاطعیت که می‌توان حرکت اجرام آسمانی را از چند جدول نجومی به دست آورد. در اعلامیه تورندایک^۳ می‌توان تجلی آشکار یک نگرش کاملاً کاتولیک را در درون یک جامعه انگلیکن دید؛ بر اساس این اعلامیه علامت لاینفک کلیسای حقیقی «تبلیغ کلام و اجرای آیین‌های مقدسی است که سنت کلیسای، معنای کتاب مقدس را منحصر در آن می‌کند».^(۷)

پروتستان‌تیسیم جدید قاره‌ای نسبت به پروتستان‌تیسیم قدیمی در حمله به سنت کاتولیک بسیار فراتر می‌رود و نه تنها مرجعیت حاملان سنت را به چالش می‌کشد، بلکه عملاً مرجعیت خود سنت و بنیان‌گذار آن را نیز زیر سؤال می‌برد. دیدگاه‌های آن را می‌توان تحت دو عنوان جمع‌بندی کرد: فلسفی و تاریخی.

1. Hooker

2. Ecclesiastical Polity

3. Thomdike

الف) فلسفی: ریچل^۱ و پیروانش که بحث خود را با نظریه کانت مبنی بر انکار اعتبار مقولات فهم نظری در حیطه ذات شروع می‌کردند، امکان وجود یک سنت متشکل از حقایق عقلانی را به‌طور کلی منکر می‌شدند. از آنجا که فهم انسان دارای محدودیت مخلوقات است، پیوند با خدا باید مبتنی بر حس عاطفی و رفتار درست باشد، نه درک عقلانی محض.

ب) تاریخی: این مسئله مورد پذیرش است که می‌توان ماهیت سنت کاتولیک و فهم سنتی مسیحیت را از طریق شوراها و جهانی و نویسندگانی که پایین‌تر از رسولان بودند، تا خود عهد جدید پی گرفت؛ از نظر پروتستان‌های مدرن لیبرال روادانستن معنای طبیعی عبارت‌هایی همچون «استوار باشید و آن روایات [سنت‌ها] را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته‌اید نگاه دارید» (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۵)، «از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه بر حسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نمائید» (۱: ۳) و به‌ویژه فرمان پولس، یا شبه‌پولسی^۲ (اول تیموتاؤس ۶: ۲۰) که در آن «امانت» (سنت) به صراحت ذکر شده است، اشکالی ندارد.

اکنون می‌توان اذعان کرد که پولس قدیس مسیحیت را یک سنت اعتقادی و آیینی می‌دانسته است که «رسولان»، در یک معنای عام، حاملان آن بوده‌اند. اما ادعا می‌شود که در این خصوص شکافی عمیق بین تعالیم عیسی و پولس وجود دارد؛ چراکه عیسی خود را تنها یک معلم اخلاق و یا نبی^۳ یک جنبش آخرالزمانی جدید می‌دانست و حرکتی که از آغاز کرد صرفاً حرکتی عاطفی بود؛ هرچند با اصول اخلاقی موقتی^۳ آمیخته شد که تنها برای دوره بسیار کوتاهی - که از نظر او تا فروپاشی نظم موجود جهانی و آغاز ملکوت جدید باقی مانده بود - اعتبار داشت همچنین از آنجایی که عیسی به قریب‌الوقوع بودن این حادثه عقیده داشت، به هیچ وجه در فکر اشاعه یک سنت و یا تأسیس طبقه‌ای از حاملان سنت نبود. بر اساس این دیدگاه، پولس خود،

1. Riitschl

۲. «تو آن امانت را محفوظ دار»

3. Interimethik

بنیان‌گذار حقیقی مسیحیت کاتولیک است. او بود که جنبش آخرالزمانی مبهم و نامشخص نسل اول مسیحیان را به یک دین رمزی با آیین‌های اعجاز‌آمیز تبدیل کرد؛ او بود که به جامعه مسیحی آموخت که پیامبر ناصری را همان لوگوس متافیزیک افلاطونی و رواقی بداند و بدین ترتیب شالوده‌ای را پس‌ریزی کرد که نسل‌های بعدی باید ساختار مفصل عقاید تثلیثی و مسیح‌شناختی را بر آن بنا می‌کردند؛ پولس و یا جان‌نشینان بلاواسطه او بودند که به مسیحیان آغازین آموختند که خود را اعضای یک انجمن اخوت جهانی و عرفانی بدانند که همان کلیسای جدید و یا جماعت خداوند بود و بدین ترتیب مسیحیت را به مثابه یک کلیسا و یک نظام سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی کردند.

روشن است که این دیدگاه، اگر بتوان از نظر تاریخی آن را پذیرفت، کل فهم سنتی از مسیحیت را با قطع پیوند بین سنت در وضع فعلی‌اش با مؤسس ادعایی آن، ویران می‌کند. بر این اساس تاریخ مسیحیت دقیقاً مشابه تاریخ آیین مزدایی و بودایی می‌شود که در آن آموزه‌های بنیان‌گذار به تدریج با پوسته‌ای عقیدتی، آیینی، عرفانی و سلسله‌مراتبی که از ادیان دیگر گرفته شده است پوشانده می‌شود؛ «آیین کاتولیک» در مقایسه با مسیحیت اصیل همانند آیین لاما^۱ نسبت به بودیسم آغازین است. شاید هنوز هم باید بیان کلاسیک این دیدگاه را در اثر باعظمت تاریخ عقاید^۲ نوشته هارناک^۳ جست‌وجو کرد که در آن، جریان باشکوه وقایع تاریخ کلیسا به مثابه تحول تدریجی «عرفی کردن زیرکانه» مسیحیت به تصویر کشیده شده است؛ تحولی که با خواسته - اگرچه اشتباه اما - خیرخواهانه پولس قدیس - که می‌خواست جنبش دینی جدید را به کسانی بسپارد که در محیط ادیان رمزی آناتولی و هلنی پرورش یافته بودند آغاز شده بود. لازمه این دیدگاه این است که کل سنت «کاتولیک» و از جمله عقاید اصلی و محوری تثلیث، تجسد و رهایی باید کنار گذاشته شود و نباید به کنار گذاشتن بخش‌های

1. Lamaism

2. History of Dogma

3. Harnack

نسبتاً فرعی این سنت که از سوی مصلحان بزرگ قرن شانزدهم کنار گذاشته شد، بسنده کرد. در نتیجه «عقیده» به عنوان یک عنصر ضروری در مسیحیت به طور کلی ناپدید خواهد شد و نهادگرایی^۱ به حداقل خواهد رسید؛ یعنی به میزانی که صرفاً با کارآیی عملی دین سازگار باشد.

با وجود تلاش‌های آگاهانه یا ناآگاهانه برای مبهم کردن این مسئله، این پرسش که «آیا سنت کاتولیک به طور کلی در اصل همان چیزی است که از سوی مسیح تبلیغ شد و یا اینکه توده انبوهی از افزوده‌های رومی یونانی است که هیچ ارتباطی با تعالیم اصیل او ندارد؟»، پرسشی اصلی و تعیین‌کننده است که در برابر اندیشه دینی اروپا در زمان حاضر قرار دارد و شاید لازم باشد پیش از آنکه صد سال یا بیشتر بگذرد، پاسخ نسبتاً قاطعی به آن داده شود.

تحولات اخیر

شایسته است به طور کوتاه به سه تحول دیگر در محدوده مسیحیت سنتی اشاره کنیم. این تحولات همگی منحصر به کلیسای غربی یا لاتین است؛ چراکه در شرق، دوره تحجر^۲ که با مرگ قدیس یوحنا دمشقی آغاز شده و تحول را ناممکن ساخته است همچنان ادامه دارد. اولین تحول، نظیر تحولی است که می‌توان در آیین لاما نیز مشاهده کرد، یعنی گرایش به متمرکز کردن کارکرد طبقه حاملان سنت در یک حامل اصلی سنت و یا یک کاهن اعظم. بر این اساس، شورای واتیکان در سال ۱۸۷۰ اعلام کرد که پاپ هنگامی که وظیفه خود را به عنوان برترین شبان و معلم مسیحیان انجام می‌دهد، از همان عصمتی برخوردار است که سنت گرویی کاتولیک آن را به کلیسا نسبت می‌دهد. عصاره این باور را می‌توان در گفته پیوس نهم «من سنت هستم» دید؛ عبارتی که یک منتقد نامهربان می‌تواند احیای نظریه کشیش - شاه^۳ را در آن بیابد.

1. institutionalism

2. era of petrification

3. priest-king

دومین تحول، گرایش است نظیر آنچه در یهودیت شاهد آن هستیم که می‌کوشد «حصاری بر گرد شریعت» شکل دهد تا سنت حقیقی را از طریق پوشاندن آن با نوعی سنت فرعی به مثابه زره، حفظ کند. در یهودیت این زره یا پوشش محافظ توسط آرای ربّی‌ها تأمین می‌شد. در آیین کاتولیک لاتین، نظرات الاهی‌دانان عملاً همان جایگاه را یافته است. هسته مرکزی سنت از باورهای تشکیل شده که کاملاً ایمانی^۱ هستند و در بیرون آن، حاشیه و یا کناره‌ای از «نظرات متدینانه» وجود دارد که نزدیک به ایمان^۲، و مبتنی بر اجماع الاهی‌دانان^۳ است نه اعتقادنامه‌ها یا سوراخ‌های جهانی. انکار این نظرات ضرورتاً بدعت‌آمیز نیست، اما ممکن است به سبب «گستاخانه بودن» یا «زننده بودن برای گوش‌های متدین» نکوهش شود. در عمل، تمایز بین عقاید مربوط به سنت اصلی و نظرات متدینانه فرعی چندان روشن نیست، حتی گاهی با سنت‌های محلی درباره اعتبار و تقدس برخی مکان‌ها و اشیای خاص که در اصل صرفاً متکی به شواهد انسانی معمولی هستند، با چنان احترامی برخورد می‌شود - و انتقاد از آنها چنان موجب انزجار می‌گردد - که گویا متعلق به هسته درونی سنت ایمان هستند.

تحول سوم نمایانگر واکنشی به دو تحول پیشین است و عموماً «مدرنیسم» نامیده می‌شود. مدرنیسم در شکل افراطی فرانسوی و ایتالیایی‌اش، منطقیاً برابر است با پروتستانتیسم افراطی ریچلی که به صورت خلاصه در بالا به آن اشاره شد. مدرنیسم انکار می‌کند که مسیح قصد ترویج یک سنت را داشته است و اگر چنین قصدی را نیز داشته، مرجعیتی برای چنین کاری نداشته است؛ بیشتر او را یک نابغه دینی می‌دانند که از خطاها و محدودیت‌های عصر و منطقه خود مصون نبوده است؛ او صرفاً اولین انگیزش را برای به راه افتادن موجی از حسی عاطفی ایجاد کرد که در طول قرن‌ها جریان داشته است و هنوز هم روح هزاران انسان را تحت تأثیر خود دارد. بدون شک این دیدگاه، سنت گروئی کاتولیک را آن‌گونه که در بالا شرح دادیم، کاملاً ویران می‌کند.

1. de fide

2. proxima fidei

3. consensus theologorum

جنبش مدرنیسم در انگلستان، آلمان و امریکا شکل معتدل‌تری گرفته است. این جنبش در کلیسای انگلیکن مسئله بسیار جالبی را پیش کشیده است: مسئله ارتباط محتوای روحانی سنت - که یک انگلیکن مدرنیست، منکر ترویج آن از سوی مسیح نیست - با قالب‌های مفهومی‌ای که آباب اولیه و شوراها آن را از متافیزیک یونانی وام گرفته و به آن افزوده‌اند. در حالی که یک کاتولیک انگلیسی معتقد است خداوند کلیسا را هدایت کرد تا قالب‌های مفهومی درست را انتخاب کند و یک فرد مؤمن نمی‌تواند این قالب‌ها را که در شوراها جهانی تقدس یافته‌اند رد کند، یک انگلیسی مدرنیست، برای این قالب‌ها فقط مرجعیت انسانی قائل است و آنها را در هر زمانی قابل تغییر و حتی قابل جایگزینی می‌داند.^(۸) مسئله طبقه حاملان سنت ظاهراً به‌صورت مستقیم در این بحث‌ها مطرح نشده است، اما شاید یک انگلیسی مدرنیست همه کلیسا و یا مسیحیان - و نه فقط یک طبقه خاص - را حامل سنت بداند.



ژوهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. *Commonitorium*, iii. 6.
2. *C. Epist. Parmen.* III. Iv. 24.
3. Art. 6.
4. Art. 8.
5. Art. 21.
6. Art. 20.
7. *Theological Works*, 10 vols, Oxford, 1844-56, iv. 895
8. Cf. W. Sandy and N. P. Williams, *Form and Content in the Christian Tradition*..



ثروءشكاو علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی